

و بخش در آیت بر که بخار شد چو بخار
طریقه ای که در آن بخشش که در حدی التوفیق باشد
از دست سایه بکن سایه نکلن در وقت دن که اوله چو که استغاثت زنده
بخشش هر که که کا شاد او در میش بنشله از صورت یاد که بگفتند و حق
علم که سنی صدف دن با طوت آنکه بر آسرت که بخشش اول که که
سنگ مانگی که که بنشله با و چ مجله ده بخشش کن تقدیر دن در **قطعه**
سرای و مدرسه و تحت علم و طاق و روان سزای و مدرسه و علم صحتی و کجا
طایر چه سود چون دل و آواز و چشم بنیت نه فانی چون بلبل که کوه کوه
کوز بود سزای تا جایی نزد آینه صفت یزد فانی سنگ سزای که
فضل سبحی در جلال بنیت که علم نظر در آینه بنیت خلاف بود که این علم
تعلیمی در در او طرفت اله یزد فانی سنگ چشمه دخل اندو کن بیان در **قطعه**
خود خواص ما را که که بنشله بر خواص هر که سود نه دل که بر آفرین
بین ما معتدل سوله دیگر نه دور زمان بخیر بدت جز انداز بر چشم دور
زمانی که سزای غیری جز او بر زمین استیزه که هر که بنشله و کجا بنشله
عناوته زهر که هر که بنشله عمل در کماله فلک ز نام تصرف بدت ماند باز
فلک تصرف یولانی بر المزه و بر مزا با که در نظر چشم جهان نکلنیا زانند انگ
ای که هر که بنشله جهان زیت ابر لر بر که گوهر جام جهان ماند باز جام جهان
ناگوری تر که در هر جم و در از سیاهان در در او دنیا بکون عشق الهی بی ترک
ایگزین کار نشود و نماند اگر بنشله آسان باود نشود با نماند اگر آسمان دن بنشله
یاخته که باز در حرم کبریا که ماند باز که اول سیر بره حرم کبریا بیون بر
واجبات و بر سینه صحتی بنشله قدسک و صولنه مانع اوله بار بوانت یول واجبات

بر او اسم نه

خفاسته در حرم کبریا ن مراد جئات مدسج
قدر از حاجی تو امر که بنشله بنشله که در دن زینت فصلت خود برین رضا
نه باز که در کج فصلتدن او تری بوک رضا در مراد رضی کند و اجود انشود
دیگر **قطعه** شایسته شری زینتشم زینت است ای کج جنت
و نه با که بر سیر ایم بخش در رضوان سزای و هر بخش و تسلیل صون رضوان
سلطنت نو و حور بگی و تسلیل صون نو بخش لفظ و پاک صحتی از تو زدن و
و لیدر خوش لفظ و پاک صحتی لوه و زدن و لیدر در صحت جلال و ناک
و بگر و لفظ تو تا صاحب حسن و ناک و بگر و لفظ تو تا در بر او چ صراع
میسر کن صفت در سیردن مراد بگی در کنتیم برین سزای چه زینت چه آ صوری
بر سزای که نه دن لایه ای کجی و بدم کنتیم زینت چشمش ه زینت
خون فرشته خوی لوش یک جسی بکون کلام دیدن که در آن ز صحت من
منشلی بجای رسید سندی بن منسک مصاصبت زمانه مطرب ادله ای
نزدیک خویش خوانش و نام دلش بکون آن که در کج لایه و آن که کوه کوه
استه یعنی مرادی نه از او کن مطرب صحتی لوه و اوصاف الهی موصوف
اولی که در کج قلبی در حاصل صحتی کند و صحتی زیاد بر شین دل بر اکنش عالم
اولی که در کج لایه پادشاه دعا رعایت و احسان طایر در **قطعه**
بنشله نطق سزای ناک صحتی دست بنشله بو طاعت سزای ده بخش و ک
دوست امیدی الهی او نورم کجی انکشت که در دن کجی سزای سزای زانو
کجی کجی بر حق دیشک و کجی عین باشم دیز باشی او در لایه
حر او عالم طمانی در وصال جهان دن و حرم علم قبض المیزان ممکن و غیر
اولی که در کج بیان در بسیاری طایر مشرق یا و مراد و دولت کل ای صابر

29

بجای ارمافه

خفاسته